

بقیه از شماره قبل

مهستی نیشابوری

پادشاه و مملکة عراق يك هفته بشاد کامی و نشاط در «ری» ماندند ، چون سلطان معز الدنيا والدين ابو الحارث سنجر فرمان بسیج حرکت داد رخصت گرفتند که بمقر عز خویش باز گردند .

روز وداع فراز آمد ، سنجر «دیس» را بسطان محمود سپرد و فرمود او را با خود عزیزاً مکرماً باسپهان ببر و چون بدارالسلام بغداد رفتی رحمت و عاطفت خلیفه را نسبت بوی جلب کن . پادشاه عراق خدمت کرد و گفت : فرمان بردارم .

شاهنشاه امیر بادیه العراقر را پیش تخت خواند و دست او را داد که ببوسد و گفت : پسر سیف الدوله فارس عرب است و جوانی است خردمند و صاحب رأی و تدبیر ، خاندان ایشان قدیم است .

خواجه معین الدین ابوالنصر احمد بن فضل کاشانی که حاضر بارگاه بود در تأیید او امر شاهنشاه گفت : رسول خدای رداء مبارک خود بگسترده تا قیس عاصم منقری (۱) بر آن نشست و بیاران فرمود «اذا آتا کم کریم قوم فا کر موه» و فصلی ازین نمط چنانکه وی توانستی گفتن .

(۱) ابوعلی قیس بن عاصم بن سنان بن خالد المنقری در سال نهم هجری باوفد بنو تمیم بمدینه طیبه آمد و اسلام آورد . رسول اکرم او را بسیار نواخت و بیاران گفت : «هذا سید اهل الوبور» .

قیس بن عاصم پس از گشوده شدن کشور عراق در شهر بصره نزول کرد ، خانه ای برای خود در آنجا پی افکند و بسال ۳۲ هجری در شهر بصره درگذشت . عاقلاً حلیمآ سمحاً .

محمود نظم کار و صلاح حال امیر عرب را نقل کرد. دبیس بر آن نواخت تازه و شادمانه و قوی دل گشت، زمین خدمت ببوسید، بسیار دعا گفت و شکر بسزا کرد که خدای تعالی همیشه شاهنشاه را دوستکام دارد و عز دنیا با عز آخرت مقرون گرداناد.

سلطان سنجر در همه ابواب سیاست و فرماندهی و جانپداری یگانه روزگار بود، آیین شهر یاری و روش مردم داری نیکو دانستی، و چون در سخن آمدی در پاشیدی و شکر شکستی.

در پایان سال که دبیس بحله باز گشت با شیوخ عرب که بیدارش آمدند از عظمت و شکوه دربار درخشان مرو و شاهجان و حشمت و شوکت و رأفت و حسن خلق و کرم و بزرگواری سنجر و نواخته‌های گوناگون که از شاهنشاه سلجوقی یافته بود گفت:

«ورایت من حسن عنایتہ و کمال مروءتہ و طیب اعراقہ مایفوق الوصف.»

چون گاه حرکت رسید ترکان خاتون شاه دخت را در آغوش کشیده سخت فشرد و بوسید، خواست مہستی را با خود بمر و باز گرداند ملکہ عراق رضانداد و گفت: مرا جز مہستی که صحبت دلپذیرش شادی دل و راحت جان و فرح روح است هم صحبت غمگساری نیست که خزانه اسرار پیشش گشایم و رازم را بامانت و مناصحت سپارم، او با قلبی پر مهر باخلاق و روحیات من آشناست.

سنجر پادشاه عراق را در کنار گرفت و بوسید. وی خدمت وداع بجای آورد و بسوی اسپهان کشید.

سلطان مغیث الدین ابوالقاسم محمود دبیس را بمواعید خوب دلگرم و مستظهر گردانید و همراه برد. پادشاه جوان در راه نشاط صید و شراب می‌کرد. چون بدار الملک رسید امیر عرب را عزیز و مکرم در یکی از خلوتسراهای کاخ ملکشاهی منزل داد

و فرمود وسائل آسایش وی را فراهم کنند و هر آنچه بفراغ دل و استراحت او پیوندد ساخته دارند .

چنانکه پیش گفتیم سلطان جلال‌الدین ابوالفتح ملکشاهی سلجوقی از همه بلاد شرق اسپهان را آرام جای خود گزیده کاخ دلاویزی در این شهر باستانی پی افکند و در حومه آن طرح باغهای دلگشا و دژهای استوار ریخت . - دوران شاهنشاهی او و وزارت خواجه توسی بهار دولت سلجوقیان و روضه دهر و زهره عصر بود .

پایتخت سلطان رکن‌الدین ابوالمظفر بر کیارق و سلطان غیاث‌الدین ابوشجاع محمد (پسران ملکشاه) هم اسپهان بود (۱) . دربار و خزانه و موزه و کتابخانه از دیرباز در کاخ ملکشاهی و سرای عمال عالی‌رتبه نزدیک بآن بود ، چنانکه هر عاملی دیوانی علیحده داشت .

تالار تخت و شاهنشینها و صفاها و مقصوره‌ها و غرفه‌هایش به بساطهای ابریشمین و پرده‌های حریر منقش و دیبای مطرز و سریرهای زرین و کرسیهای سیمین و تصاویر کار استادان چین آراسته ، سقف و ازاره تالار از صفحات زرو عاج زینت یافته و در آن احجار کریمه رفته ، سردابهای کاخ مخزن اسرار دولتی بود .

دبیس از دیدن آن قصور زیبا و بستانسراهای بانزهدت و صفا حیران ماند . - کاخ باشکوهی بسبک معماری قدیم ، ایوانهای رفیعی با سقفهای مستطیل مقرنس بستانسرایبی که فضاء جنت آسایش جانفزودی و هواء روح بخشش دل‌گشودی . دریاچه‌هایی که مدام آب صافی بسان دانه‌های مروارید غلطان و سیم درخشان از دهان و گوش تمثال‌های حیوانات که از فلزات گرانبها ساخته بودند در آبدانهای از سنگ مرمر سپید روی هم می‌غلطید .

(۱) اسپهان یکی از بلاد باستانی ایران است ، در قدمت نظیر «ری» ، در کتاب

های پهلوی سپاهان نیشته‌اند ، چندجاهم اسپاهان دیده شده است .

شاخہای از زاینده رود از میان بوستان میگذشت ، جو بہا و جدولہا برای جریان آب ترتیب دادہ و کران آنها سرو آزاد و کاج و چنار نشانیدہ بودند . پیرامون کاخ تاختستان و چمن زار بود .

پنججرہ ہای حجرہ دیبیس بہ بستانسرای کاخ ملکشاہی باز می شد ، سپیدہ دم امیر عرب از آوای خوش پرندگان کہ بر شاخسازان نغمہ می سرودند بیدار می شد و در آن مقام دلگشای روان آسای وروضہ خرمتر از بہار چین ساعتی تمشی میکرد .

می گشت اندر آن چمن و باغ دم بدم

می کرد اندر آن گل و بلبل تأملی

و اشعار شیوایی بیاد دار و دیار و اہل و پیوستگان خود می سرود .

اسپہان در روزگار سلجوقیان شہری بزرگ و آباد بودہ ، سور استواری چون سد سکندر بطول سہ فرسنگ و نیم داشتہ است و گرد آن خندقی ژرف . خاک مصلاہش مشک اذقر و زاینده رودش مقسم زلال کوثر .

شہری روشن چو فکر دانا در وی ہمہ کائنات پیدا

حکیم ناصر خسرو بلخی بسال ۴۴۴ ہجری قمری در بازگشت از سفر ہفت

سالہ خود باین شہرستان مینو نشان رسیدہ و در سفر نامہ اش وسعت و آبادی و نعمت اسپہان را وصف کردہ است (۱) .

(۱) خواجہ ابو معین حمیدالدین ناصر خسرو کہ در روزگار جهانگشایی سلطان رکن الدین ابوطالب طغرل بیگ محمد با اسپہان آمدہ است می نویسد :

سپاہان جو بہای آب روان و بناہای نکو و مرتفع و مسجد آدینہ بزرگ زیبا دارد . اندرون شہر ہمہ آبادان کہ هیچ از وی ویران ندیدم و بازارہای آراستہ و تیمہای بی شمار پراز خواستہ .

بازاری دیدم ازان صرافان کہ اندرو دوہست مرد صراف بود ، و ہر بازاری را بقیہ حاشیہ در صفحہ بعد

نشر سفرنامه بسیار ساده و بی تکلف است .

اسپهان در دشت حاصلخیزی که برای کشاورزی و دام داری مستعد است ، بر کران زاینده رود پی افکنده شده ، زاینده رود که این دشت پهناور را سیراب میکند از زرد کوه بختیاری - نزدیک سرچشمه کردند - جاریست ، پیش از آنکه بهامون برسد نهرهای دیگری در آن میریزد ، سپس از طی مسافتی سرانجام در باطلاق گاوخانه فرومیریزد .

این رود بطور پیچ و خم از تنگنای عمیق و میان کوههای کم نشیب جریان دارد ، از کران جنوب شرقی شهر میگذرد ، روی آن پلهای مهمی بسته اند . - طول زاینده رود نزدیک ۴۰۰ کیلومتر و ارتفاع دشت اسپهان از سطح دریای آزاد ۱۶۰۰ متر است .

زاینده رود که زرافشان بنظر می آید و ریگش بچشم چون خرده سیم می نماید از حیث آبیاری مهمترین رود مرکزی ایران است ، و آنچه در مزایای آب گفته اند از بعد منبع و کثرت عزارت و شدت جریان بر صخور و صفاء لون و سبکی وزن و سردی که چند رنگ از تگ بستر آن نمی توان برداشت درین رود هست .

رودیست که کوثرش عدیل است طاعات فرنگی

آبش بمثل چو سلسبیل است

این رود را خاصیتی است که چون درجایی تمام آب را ببندند باز از زهابش

بقیه حاشیه از صفحه قبل

در بندی و دروازه بی ، همه محلها و کوچه ها را همچنین دربندها و دروازه های محکم . در کوچه بی که آنرا « کوتراز » می گفتند پنجاه کاروانسرای نیکو بود و دره رنگ بیاعان و حجره داران بسیار نشسته .

بازرگانان شرق و غرب و غرباء اعصار بر و بحر اقامت این شهر را برای وسعت عیش و کثرت خیرات و کمال امنش اختیار کرده ، عصای قرار آنجا انداخته و دور و قصور بنیاد نهاده بودند .

رودی بزرگ روان می‌شود . - ازین رو زاینده رودش نامیده‌اند .
زاینده رود را زرینه رود نیز گفته‌اند .

سلام علی زرین رود و شعه سلام محب لا سلام مودع
طرفین زاینده رود و شاخه‌های آن تا چشم می‌بیند بیشه و بوستان و تا کستان
هر غزار و نیستان است .

دمیده سبزه تر بر لب جوی چو خط گرد لب خوبان دلجوی
هر کجا چنار تناور کهنی کلاغ بزرگی بر آن آشیان دارد و هر جا بید مؤلهی
حواصلی روی یک پای دراز زیر آن ایستاده ، فاخته و قمری و تندر و دراج و زاغ و سار
و بلدرچین بسیار است .

درین دشت پهناور روستاهای آباد هست که کاریزهای معتبر دارد و در کران
هر دهکده حظیره و کبوتر خانی دیده می‌شود .

چون روستائیان این شهرستان در کار فلاحت بصارت جدی دارند محصول
صیفی و شتوی خوب از مزارع بر میدارند ، چه هر که تخم پرا کند ربیع آن بردارد .
آبهای زیرزمینی اسپهان زیاد است ، هر جا چاهی فرو برند در ژرفای دو یا سه متر
بآب میرسد .

پیرامون شهر و روستاها باغهای میوه که در آن اشجار برومند (سیب ، به ،
زردالو ، گوجه ، آلو ، هلو ، شلیل ، امرود ، آلبالو ، گیلاس ، انار و انجیر
فراوان است .

بیشه‌ها و جنگلهای سرسبز دوردست ، در آن روزگار ، میعاد گاه عشاق بود ،
دوشیزگان زیبای روستایی روزها برای گرد آوردن سرشاخه آتجا می‌آمدند ، پسران
سوخته دل شیدا در گوشه‌یی پنهان می‌شدند و از انبوه درختان استفاده کرده دلبران
سروپا برهنه را در کنار می‌گرفتند ، آهنگ التماسهای عاشقان و عجز و لایه تصنعی
معشوقان درهم آمیخته فضاء بیشه و جنگل را می‌گرفت .

درمنتها الیه این مزارع سبز و خرم و درختان سردرهم صور سایه مثال جبال کم
 نشیب بامناظر بدیع خودنمایی میکند .

کوههایی این دشت پهناور را در میان گرفته است که هیئت و رنگی مطبوع دارد ،
 گلهای گاو و گوسپند در دامنه آنها می چرند .

چهار فصل اسپهان منظم است ، نخستین روز هر فصلی مردم تغییر فصل را ادراک
 میکنند . بهار این شهرستان مینو نشان ، که در آبش کیفیت شراب نهاده و بخاکش
 قوت اطراب داده اند ، در خوبی و رنگینی طاق و در اشعار شیوای شعراء سبک عراقی
 مثل زد آفاق است .

بلبل یا شاخ گل رمزی میگوید و باد صبا در میانه غمزی میکند .

درین فصل هوا نشاط انگیز و ابر گوهر ریز ، سبزه زارها بسان رخسار دلبران
 زیبا ، دشت و دمن از خرمی و خوشی همچو روضه رضوان ، بردامنه جبال و تلال لاله
 و شقائق رسته است .

ز بس کش گاو چشم و پیل گوش است

زمین چون کلبه گوهر فروش اسب

خورشید بهاری از ماوراء ابرهایی که مانند دایه مهربان بر سر کودکان چمن
 سایه افکنده است رخ می نماید .

چمن را ابر آزاری نوازد

بیارانی که خاکش گل نسازد

تراوش های ابر از هر کناری

چنان باشد که بنشانند غباری

هوایی بآن اعتدال و آبی چنان صاف و خوشگوار در استانهای دیگر ایران
 یافت نمی شود .

سحر گاهان نسیم آهسته خیزد . - نسیمی گلپیز و عالیه بو ، غیرت طره گیسوان
 مه طلعتان بنفشه مو .

چرندگان پیرامون روستاها میچرند، جانوران شکاری در مرغزارهای بہشت آثار مست و مدہوش میچمند، نحل بسیار روزها بر گل و سنبل میغلتنند و شبها در کندوہا یا شکاف سنگها در سراق مسدسی کہ از موم ساخته اند میخوابند، کبوتران در جوش و خروش، پرندگان زیبای خوش الحاق بانوایی روح نواز بر شاخساران نغمه میسرایند.

فلک درسندس نیلی هوا در جامہ لعلی

زمین در فرش زنگاری کہ اندر حلقہ خضرا

مردم شهرستان اسپهان در ہر حال کہ باشند موسم ربیع شادمان و طربنا کند، عرصہ بوستان و لب کشت صبح و شام از گلر خان سیم اندام انجمنی است و ساحت باغ و طرف جویبار از طبقہای گل و سنبل چمنی.

بہر جایکی سبزہ رست از گلی

گلی بلبللی دلبری بی دلی

تو گویی بر سطح زمین این خطہ مینو نشان بساط زمردین گسترده و بدر و مرجان مرصع کردہ اند.

نفس خرم باد صبا از نفحات عنبرین بزم عشرت رامشکیبو و سحاب از رشحات گوہرین نثار پیشگاہ طرب را گلہیز میکند (۱).

نورالدین دبیس کہ در بین النہرین و بلاد جبال (۲) و ری و خراسان ناحیتی بلطافت ہواء و غزارت میاہ و بسیاری آب و گیاہ فراوانی فواکہ و اثمار و نواحت بیاض و صفای حیاض و کثرت خیرات اسپهان ندیدہ بود چون آن رود پہناور و دشت حاصلخیز و مزارع سرسبز و روستاہای آباد و بوستانہای خرم و بیشہہای انبوه و صور سایہ مثال

(۱) حد متوسط باران سالیانہ این شهرستان ۱۲ سانتیمتر است.

(۲) یکی از بلاد جبال کرمانشاہان است.

کوههای دوردست را که بر زیبایی آن مناظر می افزود بدید مبهوت شد .
سلطان محمود امیر بادیه‌العراق را بمزید کرامت اختصاص داد ، کمال ملاحظت
را درباره اش مبذول و چیزی از او دریغ نمی داشت ، روزهایی که بشکار بر می نشست
وی را همراه می برد .

پسر سیف الدوله درسواری و تیراندازی و صید افکنی و نیزه انداختن و چوگان
زدن آیتی بود . يك روز نود کیلومتر بدنبال نزال رمیده بی اسب دوانید .
دبیس لطف گفتارش با جمال کردار مقرون و نیک چرب زبان و گرم سخن
و آمیز گار بود ، درباریان در او بچشم احترام می دیدند ، امراء و سالاران و ارکان
دولت واعیان حضرت چون دانستند که وی فرع اصلی اصیل است ذاتی شریف و عرقی
کریم دارد شیفته فضايل اخلاق و محامد صفاتش شدند ، امیر عرب را که از کج -
روی روزگار از وطن مألوف خود دور افتاده و تصادف زمان میان او و اهل و عیالش
جدائی افکنده است با مهر و ملاحظت خاصی دیدار میکردند ، بصحبت دلپذیرش
مؤانست می جستند ، و بادلخمودگی و شفقت می کوشیدند تاغبار اندوه را از دل وی
بزدایند ، همگان شائق بودند که امیر بادیه‌العراق بمحفل ایشان بیاید و یاران را
بمقل امثال و قصص تازی و ایام و اخبار عرب که برای شان تازگی داشت و زندگی
بادیه نشینان که درپست ترین پله نردبان انسانیت جای دارند سرگرم کند و خود نیز
ساعتی ازغم و ملال و هیجان خود بیاساید .

همه کس میدانند که ایرانیان میل مفرط باستماع نفائس اسمار و شنیدن نوادر
اخبار دارند .

این سران با احتشام که بیشتر اوقات خویش را در لهو و طرب میگذرانیدند
و هر گونه وسائل عیش و عشرت برایشان فراهم بود هر روز چون بار می گسست در
باغ یاسرای یکی از یاران موافق و دوستان یکدل گرد می آمدند (۱): دبیس را با مهر

(۱) اسپینوزا میگوید :

شادی و نشاط انتقال از بزرگترین کمال است بکمال بالاتر و در نتیجه فی حد ذاته
شایان غبطه است ازین رو هر بخردی میخواهد آنرا برای خود فراهم کند .

و گرمی بکوشکهای زیبا و بساتین بانز هت و صفا که در حومه شهر بر کران زاینده رود داشتند میخواندند و بر صدر می نشاندند و شرائط ضیافت را بجای می آوردند مگر وحشت غربت را بمؤانست از خاطرش بزدايند .

قبل از نان خوردن طبقی از میوه های معطر پیش می آوردند ، بسیار سخن میرفت در شعر و ادب و هر يك بذله و لطیفه ای چنانکه رسم ظریفان است میگفتند که همه گان اهل فضل بودند .

پس از ساعتی خادمان سفره میگستردند و خوان می آراستند و اطعمه خورش مذاق و اشربه خوشگوار در ظروف نظیف و اوانی زرین و سیمین پیش می آوردند . بساط باده را جای دیگر بر طرف چمن و کنار گلزار یادرایوان می آراستند ، مجلس تازه و انس بی اندازه می گشت ، دست بساغر و ساتکین می بردند . دبیس که پاکیزه منظر و نیک محضر و نکته پرداز بود برای شان داستانها از عرب بائده می گفت و امثال نادره می آورد .

اما چون اختلاطی از خیالات تلخ و شیرین در روح پسر سیف الدوله دخل و تصرف داشت ، از میان جمع کناره می کرد و مانند ملسولی محزون در گوشه بی متفکر می نشست ، یاران میگفتند : وقت مینخوردن و گاه طرب است ، چنین حالها مردم را پیش می آید .

چه روزگار نسازد ستیزه نتوان کرد

ضرورت است که با روز کار در سازی

ناتمام